



زندگی آنا آخماتووا شاعر بزرگ روس (۱۸۸۹-۱۹۶۵) خود می تواند موضوع یک شعر روایی باشد. او که با نام آنا آندریوونا گورنکو متولد شده بود، در سن هفده سالگی با تغییر نام پدری خود و پذیرفتن نام مادر بزرگ مادری اش، آخماتووا، نامی که به نظر آنا آهنگ شاعرانه مناسبی داشت، در مقابل پدرش که افسر نیروی دریایی بود ایستاد. هنگامی که بیست و یک ساله بود، به عنوان نوعی عکس العمل با نیکولای گومیلیوف شاعر، ازدواج کرد؛ کسی که از هنگام چهارده سالگی آنا عاشق او بود. در حقیقت جواب های ردی که آنا در گذشته به او داده بود، باعث شده بود که چندین بار دست به خودکشی بزند.

با این وجود به محض ازدواج، گومیلیوف پیمان زناشویی را زیر پا گذاشت، همچنان که آخماتووا خود نیز وفادار نبود؛ آنا در ۱۹۱۱ در اقامتی طولانی در پاریس عاشق مودیلیانی نقاش شد و مدل نقاشی اش شد. نخستین کتاب شعر او در ۱۹۱۲ چاپ شد، همان سالی که تنها پسرش لو گومیلیوف متولد شد. پسر راه مادر بزرگ پدری اش در روستا نگهداری می کرد و آخماتووا فقط تابستان ها به دیدار او می رفت. با این حال در دوران حکومت استالین آن گاه که لو به خاطر اتهام هایی ساختگی بازداشت و بالاخره به گولاگ فرستاده شد، آخماتووا بارها زندگی خود را برای او به خطر انداخت. لو مشغولیت فکری دائمی او و دلیل و علت هر گونه ایشار و فداکاری اش شد. با وجود این در دهه پنجاه هنگامی که

لو در سن پترزبورگ به زندگی عادی بازگشت، آخماتووا به ندرت او را می دید. آن گونه که به دوستی گفته بود، نگرش بدبینانه پسرش نسبت به زندگی برای او بسیار آزار دهنده بود. آثار شاعر از میان چنین تناقض هایی متولد می شد. چنین وضعیتی را می توان انتظار داشت. آخماتووا در سن پترزبورگ مرکز زندگی درخشان هنری پیش از جنگ جهانی اول بود. آنا در کافه سگ ولگرد (آن جا که خلینیکوف و مایاکوفسکی مشتریان دائمی اش بودند) مطالعه می کرد و دوستی ها و روابط عاشقانه متعددی با شعر او روشنفکران داشت. دومین مجموعه شعرش، تسبیح (مارس ۱۹۱۴) به شدت مورد توجه همگان و همچنین عموم مردم قرار گرفت. اما همان گونه که آخماتووا در خاطرات خود می نویسد، دوران تسبیح فقط شش هفته پایید، چرا که در آغاز ماه مه، فصل پترزبورگ به اتمام می رسید و همه شروع می کردند به بیرون رفتن از شهر. این بار جدایی از پترزبورگ برای همیشه بود. مانه به پترزبورگ که به پتروگراد بازگشتیم؛ ناگهان از قرن نوزدهم خود را در قرن بیستم یافتیم، همه چیز تغییر کرده بود.

از پترزبورگ به پتروگراد و به نین گراد. آخماتووا در ۱۹۱۸

ANNA AKHMATOVA

شاعر بدون قهرمان

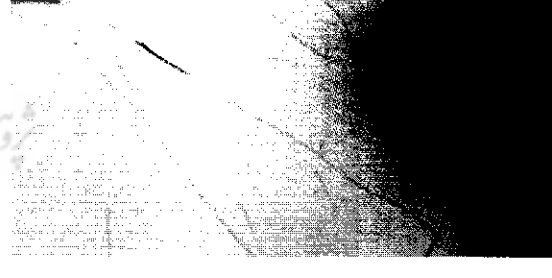
■ مار جوری پر لاف
■ ترجمه مر سده بصیریان

حدود آنبیمی از کلامی که مرگ را به شکست وامی دارد^۱ را به خود اختصاص می‌دهد، ادعای نوآوری ندارد، اما روایت فشرده، صریح و پرآب و رنگش، که زندگی آخمتووا را به درستی در محیط فرهنگی و سیاسی خودش نشان می‌دهد، مطلبی بسیار خواندنی است. هر آن‌که می‌پندارد به ویژه دوران ماتاریک و سیاه است، باید به زندگی در دوران استالین بیندیشد، هنگامی که مرگ ۱۹۳۳ فقر در اثر قحطی تحمیلی به حداقل پنج میلیون نفر بالغ شد، یا زمانی که - در دوران وحشت - هفتاد درصد از حلقه نزدیکان استالین پاکسازی شدند، هیچ‌کس نمی‌تواند از تحسین روش‌های ماهرانه آخمتووا برای بقا خودداری کند - به خاطر سپردن اشعار بلندش که برای روی کاغذ آمدن خطرناک بودند؛ تلاش هایش برای بیرون کشیدن او و بسیاری دیگر از دوستان از زندان؛ مخالفت محض او با صاحبان قدرت که حتی در گروه‌های «افراطی» اطراف ما نیز مشابهی ندارد.

اما همه این فعالیت‌هایی شاعرانه می‌طلبید - اما نقدهایی که درباره آخرین اشعار آخمتووا نوشته می‌شد، مصمم به فراموش کردن چنین بهایی بود. از نظر آخمتووا شعری بدون قهرمان^۲ که در ۱۹۴۲ نوشته بود و به طور مرتب از آن هنگام تا ۱۹۶۲ اصلاحش می‌کرد «اوج مسیر خلافت من» بود. همان‌گونه که انتظار می‌رفت، اندرسون فقط ظاهر چنین قضاوتی را می‌بیند. در حقیقت زندگی نامه‌ای که

جنگ جهانی دوم و محاصره لنین گراد به اوج خود رسید، دست اول تجربه کرد. برای مدت کوتاهی در ۱۹۴۲ آن‌گاه که تعدادی شعر میهن پرستانه درباره جنگ نوشت (عمدتاً برای نجات پسرش از اعدام) از آخمتووا اعاده حیثیت شد و مورد احترام قرار گرفت. اما در ۱۹۴۶ کمیته مرکزی حزب کمونیست ناگهان او را از اتحادیه نویسندگان شوروی اخراج کرد و تمام مجموعه اشعار زیر چاپش را نابود کرد. دشمن او در هیئت رئیسه حزب کمونیست آندره‌ی ژدانوف^۳ بود، کسی که اشعار وی را به عنوان «هم راهبه و هم فاحشه، که زنا و دعا را به هم می‌آمیزد» محکوم کرد. ژدانوف نوشت که اشعار آخمتووا کار «بانویی نیمه دیوانه است که میان اتاق خواب و نمازخانه در آمد و شد است.» فقط بعد از مرگ استالین و رژیم جدید خروشچف در اواخر دهه پنجاه بود که از آخمتووا اعاده حیثیت شد و به او اجازه داده شد که برای نخستین بار بعد از حدود پنجاه سال به غرب سفر کند - به رم و آکسفورد، جایی که به او دکترای افتخاری اعطا شد. بالاخره آخمتووا در هنگام مرگ در هفتاد و شش سالگی در اثر سکته قلبی به آرامش رسید. او در آخرین یادداشت دفتر خاطراتش از شیفنگی خود نسبت به گوشه‌هایی چاپ شده از طومار دریای مرده^۴ که قصد داشت آن را با انجیل مقایسه کند سخن می‌گوید. گرچه کلیشه است ولی ناچار باید گفت که روح او تزلزل‌ناپذیر بود. طرح زندگی نامه‌ای که نانسی کی، اندرسون^۵ نوشته و

از گو میلیوف طلاق گرفت و با محقق برجسته شرق میانه، ولادیمیر شیلیکو^۶ ازدواج کرد. در ماه اوت ۱۹۲۰ یکی از معشوقه‌های سابق گو میلیوف که عضو بلند پایه حزب شده بود، آخمتووا را که روزگاری اوضاع مالی خوبی داشت در آپارتمان اسفناکش یافت، «لاغر و با لباس‌های کهنه و پاره در حالی که در ظرفی عاریه‌ای سوپ گرم می‌کرد.» ملاقات کننده بی‌درنگ به شاعر و شوهرش کمک کرد تا غذایی بخورند و برای آخمتووا در کتابخانه موسسه کشاورزی^۷ کاری جور کرد. اما از آن هنگام به بعد زندگی آخمتووا تبدیل به یک کابوس دنباله دار شد. گو میلیوف - که شاعر روابط دوستانه‌اش را با وی حفظ کرده بود - در ۱۹۲۱ اعدام شد و در ۱۹۲۵ اشعار آخمتووا ممنوع گردید. آن تا سال ۱۹۴۰ هیچ شعری منتشر نکرد. با این حال برخلاف بسیاری از دوستانش - شعرا و عشاق - آخمتووا از ترک روسیه خودداری کرد. آن معتقد بود سرنوشت این است که بماند و به نوعی به مردمش خدمت کند. او حالا در قصر پیشین شرفرف در کانال فوتانکا^۸ در خانواده‌ای سه نفری با همسرش و نیکولای پونین^۹ زندگی می‌کرد. با انجام کارهای تحقیقی و آرشیوی به ویژه درباره پوشکین در آمد ناچیزی به دست می‌آورد و هم این‌جا بود که در سال ۱۹۳۰ خبر خودکشی مایاکوفسکی به او رسید و در ۱۹۳۴ شاهد دستگیری و تبعید اوزیپ ماندلشتام^{۱۰} عزیزش بود. آن‌ها در این‌جا دوران وحشت بزرگی را که در پی بود و با شروع



اندرسون روایت می‌کند، آن‌گونه که خود می‌گوید چیزی بیش از طرحی که بعدها به فکرش رسید نبوده؛ طرحی که در ابتدا به منظور فراهم آوردن بستری برای مشخص کردن معانی **شعری بدون قهرمان و رکونیم** (۱۹۴۰) مربوط به آن شکل گرفت. مترجم برای **شعری بدون قهرمان** پیوست‌هایی گردآوری کرده، شامل اولین نسخه شعر که آخماتووا در سفری به تاشکند در سال ۱۹۴۲ نوشته؛ آخماتووا در آن هنگام به تاشکند رفته بود تا با دلباخته سابقش پونین - که به همراه خانواده‌اش به سمرقند در آسیای مرکزی فرستاده شده بود - ملاقات کند. اندرسون گزیده‌هایی از دفتر یادداشت شاعر، نقدی مفصل و گزارشی جامع نیز به کتابش افزون کرده است.

پیش‌تر خوانندگان غیر روس، آخماتووا را اساساً به عنوان شاعری تغزلی می‌شناسند، شاعر بزرگی که اشعار عاشقانه سه چیز که او را مسحور می‌کرد، «همان»، «همسر سرتوشت» را سروده است. این اشعار توسط استنلی کونیتز (۱۹۷۳) و د. م. تامس (۱۹۸۵) ترجمه شده و همچنین بخش اعظم جلد اول کار ماندنی و دوزبانه جودیت همش‌میر (به نام تمام اشعار آنا آخماتووا) (۱۹۹۰) را تشکیل می‌دهد. اشعار متأخر کم‌تر آشنا هستند (اندرسون شعر کوتاه راه و رسم همه زمین را نیز در کتاب خود گنجانده) که اگر جدا از آثار بزرگ‌تر خوانده شوند، اگر نه ناامیدکننده، ولی گنج‌کننده به نظر خواهند آمد. رکونیم که به دلیل بازداشت ناگهانی لو در ۱۹۳۵ نوشته شده - و تقدیم شده به زنان روسیه که در دروازه زندان‌ها به نگرهبانی ایستاده‌اند، جایی که همسران و فرزندان‌شان محبوس‌اند - فریادی است از سردرد و رنجی دائمی و نیز مرگ، به‌عنوان مشغله ذهنی همیشگی آخماتووا. بخش اول به نام «مقدمه» این چنین آغاز می‌شود:

در آن روزگار آن کسی نبود که لبخند بر لب داشته باشد مگر مردگان، که آرامش را جسته بودند.
مانند بادبانی بسته و اضافی، چون وزنه‌ای عبث،
از زندان‌هایش آویخته بود، لنین گراد.

با آن‌که آخماتووا اشعار صمیمی‌تری (مثل «آرام، آرام، جاری‌ست دُن») را درون نوشته‌های عام‌تر که «تقدیم‌نامه» و «مؤخره» نام دارد، قرار داده، اما آندوه شعر با طنز و ژرف‌نمایی که از ویژگی‌های اشعار اولیه آخماتوواست تعدیل نمی‌شود. اندرسون می‌نویسد نقش شاعر-شاهد این است که اطمینان باید رنج زنان فراموش نشده و همواره برای آن‌ها آندوه‌گین خواهیم ماند. بدین‌گونه، رکونیم در درجه اول برای ساختار استادانه موسیقایی و ریتم و تنوع بند‌هایش قابل توجه است. اما در زبان انگلیسی دستیابی به چنین تأثیری بسیار سخت است، چرا که هم یافتن قافیه بسیار دشوارتر است و هم کلمات دستوری از ایجاز اسم‌ها و فعل‌های چندسیلابی که مشخصه زبان روسی است، می‌کاهند. در حقیقت قطعاتی نظیر «هفده ماه اتماس بیهوده، امی‌گریم تا تو بازایی، / به پای مأمور اعدام افتاده‌ام / برای تو، نگرانی من، پسر» (شعر ۵) به نمایش نامناسب احساسات نزدیک است.

شعری بدون قهرمان دارای ایجاز معنایی بیش‌تری است. متن ۷۴۴ خطی، به سه قسمت تقسیم شده است: «سال ۱۹۱۳، بخش دوم» و «مؤخره»، بخش اول، «سال ۱۹۱۳» در زمان

حالت با شاعر آغاز می‌شود؛ او تنها در آبار تمان خود در قصر شرمیف در شب سال نو ۱۹۴۰ سرگرم انجام یک رسم عامیانه روسی است: در آخرین شب سال اگر زن جوانی دو شمع روشن، بین دو آینه‌روبه‌رو قرار دهد، می‌تواند تصویر معشوق آینده‌اش را ببیند. گرچه این جاتصویر نه متعلق به آینده که از آن گذشته آخماتوواست، به‌ویژه مجموعه تابلوهایی از پترزبورگ ۱۹۱۳ که با مهمانی بالماسکه‌ای شروع می‌شود و همه آدم‌های مهمانی، کاریکاتورهایی از آشنایان شاعر هستند: «خود شیطان با قدرتی چون جادوگری برای فریفتن» (الکساندر بلاک «شاعر سمبولیست»؛ «مسافت شمار» (مایاکوفسکی)؛ «برازنده‌ترین شیطان، کسی که لبخند تمسخر بر لب دارد» (میخائیل کوزمین» منتقد ژیکولونوواب). در اوج جشن و سرور، خودکشی و سولود نیازوف «رخ می‌دهد، کسی که از الگاسودکینای «زیبا با موهای بور» که در سرگ و لنگردو چندین نمایش غیر حرفه‌ای بازی کرده و دوست صمیمی آخماتوواست - پاسخ رد شنیده است. نیازوف و سودکینا به شکل پی‌پرو و کولمباین در نمایش روستایی هرزه و تلخ و شیرینی قاهر می‌شوند.

اشارات و رشته‌های پیچیده‌ای در سرتاسر «سال ۱۹۱۳» وجود دارد، اما اصل مطلب صحنه تقریباً روشن است: پترزبورگ در خشان و مسحورکننده پیش از جنگ، در نظر آخماتووا کاملاً فاسد و مبتدل بود: دنیایی از لذات منحنط و سطحی طبقه بالای اجتماع. «بخش دوم» ویر استازی را در دهه چهل تصویر می‌کند که قادر به درک منظور شاعرانه آخماتووا نیست و از تفسیر سیاسی غلط او در زمانی که واقع‌گرایی سوسیالیستی بر همه چیز سایه افکنده، اجتناب می‌کند. در انتها، «مؤخره» که در «شب سفید ۲۴ ژوئن ۱۹۴۲» اتفاق می‌افتد - در حالی که پترزبورگ تخریب شده - امکان نوشتن را پیش می‌کشد، همان‌گونه که در آخرین بنداره شاعر تصور شده، در حالی که «به زور نیروهای شیطانی» بر فراز «جنگل‌های تخریب‌شده در اثر جنگ بالا می‌رود». رهایی‌ای که در انتظارش هستیم هیچ‌گاه به وقوع نمی‌پیوندد. اما آخرین خط شعر - «روسمه پیش از من به سوی شرق رفت» - می‌گوید که روزی ملت بزرگ، شهر عزیز و خود شاعر دوباره بر خواهند خاست.

مشکل این روایت این است که **شعری بدون قهرمان** هیچ‌گاه از تناقض میان گذشته پترزبورگ با حال یا آینده‌اش را کاملاً بررسی نمی‌کند. اگر پترزبورگ در سال‌های نقره‌ای‌اش بیش از اندازه مشغول به خود، سطحی و مادی بود، نقطه مقابل آن - لنین‌گراد تیره و تار و نفرت‌انگیز دوران جنگ جهانی دوم - ده مرتبه بدتر بود. چگونه الف به ب منجر شد؟ کجا انقلاب از مسیر خود خارج گردید؟ آوانگارد‌ها چه کار متفاوتی انجام داده‌اند؟ شخصیت‌هایی مثل «عروسک پترزبورگ» را که بر اساس سودکینا شکل گرفته‌اند چگونه باید درک کنیم؟ **شعری بدون قهرمان**، با وجود تجدید نظرهای مداوم آخماتووا، نهایتاً شعری بدون محدوده اخلاقی هدف‌مند است. بیچیدگی‌هایی که در بخش درخشان نخست نوید داده می‌شوند بعداً هیچ‌گاه رفع یا مطرح نمی‌شوند. گویی تجارب و حشتناک آخماتووا از اوایل دهه بیست باعث شده که او نتواند چیزی بیش از برده‌هایی درخشان بیافریند.

در این جا مشکلی ترجمه بروز می‌کند. اندرسون در مقدمه

خود بحث می کند که ترجمه موجود به شکل شعر آزاد حق مطلب را در مورد شعری بدون قهرمان ندانمی کند. او می گوید ترجمه تامس استنانتس «چرا که دقیقاً وزن شعر آخماتووارا رعایت می کند، اما قافیه های آخر شعری بدون قهرمان را به نیم قافیه تقلیل می دهد.» در مقام مقایسه «ترجمه خود اندرسون قافیه های آخر را نگه می دارد... در حالی که تنها وزنی هماهنگ با وزن آخماتووارا نه دقیقاً همان وزن او را رعایت می کند.» آیا ترجمه اندرسون بهتر است؟ این جا مراسم شمع و - آینه در ابتدای «سال ۱۹۱۳» را می بینیم؛ اول در حرف نویسی روسی:

Ya zazhglja zavetnye svechi,
Chtoby elot svetilsya večer,
I s tobol, ko mne ne prishedhim,
Sorok pervyij vstrechayu god.

به صورت تحت اللفظی این طور خوانده می شود، تا شب نورانی باشد، / شمع های گران بها را روشن می کنم، / با تو که به نزد نیامده ای، / سال ۴۱ را جشن می گیرم. (شمع ها) و Večer (شب) تقریباً هم قافیه اند، در حالی که Svetlity (روشن کردن) قافیه درونی با هر دو کلمه ایجاد می کند. همچنین تجانس آوایی زیادی نیز وجود دارد، مثل Zavetnye چهارم و Zazhglja بخش یک بیش تر از بیت هایی با سطرهای چهارم و پنجم تشکیل شده است، اما خطوط سوم و چهارم استثنا هستند، کلمه god (سال) از فعل دوم شخص استنانتس prishedhim جدا دورتر می ایستد. اندرسون چهار خطی ها را این گونه ارائه می دهد (ظاهر آدر قالب گام ترتیب یافته):

گرامی شمع هایم را برافروخته ام
تا که این شب را فریبندگی بخشد،
با تو، میهمانی که نیامدی،
می خواستم که تولد چهل و یکم را گرامی دارم.

I've set the cherished candles alight
To give enchantment to this night,
With you, the guest who didn't arrive,
I planned to honor Forty-One's birth.

این ترجمه را با این سه نسخه مقایسه کنید:
(۱) شمع های مقدس را روشن کرده ام،
یک به یک، در غیاب هم نشینی تو،
مقدس می شمارم سال چهل و یکم را که در راه است. (د. م. توماس)

I have lit my sacred candles,
One by one, and with your absent
Companionship I hallow
The coming forty-first year. (D.M.Thomas)

(۲) شمع های ارزشمندم را روشن کرده ام،
یک به یک، تا مقدس دارم این شب را،
با تو که نمی آیی،
انتظار می کشم شروع سال را. (کونیتز و هی وارد)
I have lit my treasured candles,
One by one, to hallow this night.
With you, who do not come,

I wait the birth of the year. (Kunitz and Hayward)

(۳) شمع های مقدس را روشن کرده ام،
باشد که این شب بدرخشد،
و با تو که به نزد نیامده ای،
سال چهل و یکم را خوش آمد می گویم. (همش مهیر)

I have lit the sacred candles,
So that this evening might shine,
And with you, who have not come to me,
I will greet the forty-first year. (Hemschmeyer)

طبیعی ترین، محاوره ای ترین نسخه متعلق به کونیتز و هی وارد است، اما حذف کلمه چهل و یک توسط آن ها، که در شعر ضروری است معنا را مبهم می کند. تامس خوب شروع می کند اما خط دوم که بدون مکث ادامه می یابد و احتمالاً به منظور حفظ وزن شعر این گونه نوشته شده نحو ساده متن اصلی را کاهش می دهد. همش مهیر لحن شعر را

در آن روز گاران کسی نبود که لبخند بربل داشته باشد مگر مردگان، که آرامش را جسته بودند. مانند بادبانی بسته و اضافی، چون وزنه های عبث، از زندان هایش آویخته بود، لنین گراد.

کامل تر به دست می آورد اما احساس ساختار صوتی شعر را کم منتقل می کند. باین حال من این سه ترجمه را بهتر از ترجمه اندرسون می یابم که قافیه های برآفت و خیزش (night/light) از نظر ظرافت صوتی آخماتووارا منتقل می کند - حرکت از svechi به svečitsya به večer و تأکید بر بی قافیه بودن کلمه god - و نه آن وجه اسرار آمیز که با «تویی» که نیامده ای مرتبط است. کلمات «رسیدن/arrive» و «مهمان/guest» موقعیت را منطقی جلوه می دهند، کلمه «تولد/birth» هم در خط آخر چنین کاری می کند.

قافیه های اندرسون اغلب ناموفق هستند:
«That story's being told all over,
You are a mere child, Signor Casanova»

«آن داستان که به پایان رسد، تو کودکی بیش نیستی،
سینور کازانووا، که مانند نسخه ای ضعیف از اشعار یایرون^{۳۷}
است؛ یا بیت:
«To heat the holidays bonfires burned,
And carriages on bridges overturned.»

«برای گرم کردن تعطیلات آتش ها فروخته شدند، /
در شکه ها بر پل ها باژگونه شدند.» که چشم انداز آندوه بار
فصل سه را ناچیز می شمارد. در واقع حق با اندرسون است
که قافیه در نسخه اصلی نقشی اساسی دارد و زبان انگلیسی
خیلی ساده ظرفیت قافیه بندی زبانی تصریفی^{۳۸} مثل زبان
روسی را ندارد که دارای پسوند های قافیه دار بسیار است.
بنابراین شاید تصمیم تامس در دنبال کردن وزن به جای نظام
قافیه ای کاری صحیح است، حتی اگر نتیجه این باشد که
ترجمه اش مانند ترجمه های کونیتز و هی وارد و همش مهیر
(که اشعار آخماتووارا به شکل بندهای شعر آزاد ارائه
می دهند) اجباراً از شدت ساختار های صدا - که بسیار در
شکل تغزلی شعر نقش مهمی دارند - بکاهند.

از آن جا که هیچ ترجمه ای نمی تواند شاعرانگی خاص شعر آخماتووارا به دست آورد، شاید بهترین راه حل نسخه ای دوزبانه باشد (که هم در کتاب کونیتز و هم در کتاب دو جلدی اشعار کامل^{۳۹} کار همش مهیر چنین است)؛ کاش اندرسون هم چنین امکانی را در اختیار ما گذاشته بود، به همراه روایت بسیار عالی و مفید زندگی نامه و همچنین اظهار نظرهایش. در وضع موجود، ترجمه دشوار با تشکیلات پر طول و تفصیل نقدها، یادداشت ها و ملحقیات نجات نمی یابد. در واقع «نقدها» به جای تجزیه و تحلیل جدی قالب شعری بیش تر تمایل به توضیح و تفسیرهای متوالی دارند. به نظر می رسد که چنین پنداشته می شود که این اشعار شگرف اخیر، نیازی به توجیه نداشته و در مورد پوشکنی آشکار است. از این رو تمرکز اندرسون بر منابع و تأثیرات، بر ارجاعات زندگی نامه ای و اشارات است.

پس به عنوان نقد ادبی، کلامی که مرگ را به شکست

وامی دارد زیاد جالب نیست. اما داستان جذاب زندگی آخماتووارا و اشعارش که به نحوی شگفت مدرن هستند و هنوز در غرب چیز زیادی درباره آن ها نمی دانند - این کتاب را بسیار خوشایند می سازد؛ شهادتی کولاژوار بر عملکرد قدرت شاعرانگی. ▶

Book Forum ژانویه ۲۰۰۵

1. Nikolai Gumilyov
2. Modigliani
3. Lev
4. Khlebnikov
5. Mayakovsky
6. Rosary
7. Shileiko
8. Agronomy Institute
9. Sherepotev
10. Fontanka Canal
11. Nikolai Punin
12. Osep Mandelslam
13. Andrei Zhdanov
14. Dead Sea Scrolls
15. Nancy K. Anderson
16. The world That Causes Death's Defeat
17. Poem without a Hero
18. Three Things Enchanted Him
19. The Guest
20. Lot's wife
21. Stanley Kunitz
22. D.M.Thomas
23. Judith Hemschmeyer
24. Complete Poems of Anna Akhmatova
25. Ways of All the World
26. Alexander Blok
27. Milepost
28. Mikhail Kuzmin
29. Vsevolod Knjazev
30. Plerrot
31. Columbine
32. Lord Byron
33. Inflected language
34. Complete Poems